

تجلی ویژگی‌های پهلوان‌های مختلف شاهنامه در شخصیت اسفندیار

(ص ۴۲۶ - ۴۱۳)

وحید مبارک^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱/۲۷

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۳/۲۰

چکیده

بخشی از داستان‌های شاهنامه، اسطوره‌ای - پهلوانی هستند و داستان رستم و اسفندیار نیز در این بخش شاهنامه قرار دارد.

محققان بر آن هستند که تدوین روایات حماسی در اواخر دوره ساسانی بوده و اشتراکاتی میان روایات حماسی و رویدادهای تاریخی قابل مشاهده است. در کنار این مساله، شکل داستانی شاهنامه روندی تاریخی و زماندار از کهن به نو را هم بدان می‌دهد، و همین نکته مساله تأثیر از روایات قدیمیتر را در روایات جدید، پیش می‌آورد، لذا، به نظر می‌رسد که چون داستان اسفندیار نسبت به بخشهای اسطوره‌ای و پهلوانی دیگر، جدیدتر است، احتمال تأثیرپذیری سازندگان و پردازندگان آن از بخشهای پیشین، بخصوص بخشهای نخست حماسی، در آن وجود دارد.

از این دیدگاه، در پردازش و برساختن شخصیت اسفندیار، یعنی در عملکردها و رفتارها و کردارها و قهرمانیهایش، در دو حوزه شگردهای داستانی و شخصیت پردازی، به رستم و سهراب و سیاوش، و داستانهایشان توجه و بهره‌ها برده شده است، آنگونه که شباهتهای متعددی میان آنها میتوان یافت.

این مقاله به بررسی این نکته‌ها و اشتراکها می‌پردازد.

کلمات کلیدی

شاهنامه، رستم، سهراب، سیاوش و اسفندیار

۱. عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه Mobarak_Vahid@yahoo.com

مقدمه

این تحقیق درصدد آن است که گوشه‌ای از ساختن و بر ساختن روایتها را، پیش از کتابت که گویا در فاصله قرنهای پنجم تا هفتم میلادی بوده است (ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن: ص ۳۲۵؛ درباره شاهنامه، خطیبی: ص ۱۴۰) در شکنج و تاب اسطوره و حماسه، آنقدر که در وسع نگارنده است، بنمایاند.

داستان رستم چنان است که با سه شخصیت دیگر این گفتار یعنی، سهراب، سیاوش و اسفندیار پیوند مییابد. او پدر، پرورنده؛ دوستخواه و حریف مبارزه آنان است.

شکل داستانهای رستم، سهراب، سیاوش و اسفندیار در ظاهر ارتباطی و همگونی را نشان نمیدهند اما در گفتارها و کردارها و پندارهای داستان اسفندیار میتوان به نکته‌هایی دست یافت که به نظر بر گرفته شده از زندگانی، اندیشه و روحیات رستم، سهراب و سیاوش هستند که در پردازش شخصیت اسفندیار دستمایه پردازندگان داستان زندگی اسفندیار قرار گرفته‌اند (فردوسی و سروده هایش، برتلس: ص ۱۲۷) با این همه، عناصری متضاد با داستانهای پهلوانان فوق، در داستان اسفندیار وجود دارد که او را از سایر پهلوانان پیش گفته، جدا میکند اما چنانکه گفته شد بخش نخست این شخصیت پردازیها قویتر و رنگینتر است. در اینجا میکوشیم مختصری مفید از زندگانی هر چهار قهرمان را بیان کنیم پس آنگاه بازبینی، این لطیفه را به نظاره بنشینیم.

رستم: اسلامی ندوشن، رستم را انسان نمونه و متکامل شاهنامه میداند. (چهار سخنگوی وجدان ایرانی: ص ۱۸) این نگاه به رستم با تعریف قهرمان در داستان نویسی نیز همسویی شگفتی دارد. براهنی قهرمان را حامل همه خصیصه‌ها، پندارها و کردارهای نیک معرفی میکند. (قصه نویسی: ص ۶۳) البته این واقع‌گرایی شاهنامه است که قهرمانانش (رستم، سهراب، سیاوش و اسفندیار)، خوب و بد را با هم دارند.

رستم، زاده رودابه دختر سیندخت (نیک زن خردمند مشکل‌گشای مهرباب پادشاه کابل) است، در روش زاده شدن او که باید رستمین نامیده شود؛ سیمرغ، پرورده‌اش زال را راهنمایی میکند تا پس از مست کردن ماهروی، پهلوی وی را بشکافند تا کودک دیده به جهان گشاید. (شاهنامه، ج ۱: ص ۲۳۸). پس از آن، رشد شگفت آور و اسب‌گزینی او رخ میدهند. کشتن فیل سفید، رفتن به البرز کوه و آوردن قباد و مبارزه با افراسیاب و قلون او را شایسته عنوان تاج بخشی میکند، کشتن فرزند، رهانیدن کاووس از تنگنای هاماوران و رفتن به هفتخوان و رهانیدن دیگر باره کاووس و طوس و دیگر سپاهیان از تاریکی چاه مازندران و سحر دیو سفید و کشتن دیو سپید، پروردن سیاوش، کشتن سودابه به کین

سیاوش، یاری کیخسرو در کین ستانی از افراسیاب و سرانجام کشتن اسفندیار و پرورش بهمن و زخمی و کشته شدن به نیرنگ برادرش شغاد و کشتن شغاد به کین خود از آخرین کارهای او میباشند (حماسه سرایی در ایران، صفا: صص ۵۶۹-۵۶۳). با این توضیحات و کارها، به نظر میرسد که تیپ شخصیتی رستم ایستا و برونگراست. (عناصر داستان، میر صادقی: ص ۹۴؛ شخصیت و رفتار، احمدی: صص ۲۵-۱۳).

سهراب: او فرزند رستم از دلاور زنی پاک سرشت و عاشق و آینده‌نگر، به نام تهمینه است او نیز چون رودابه نژاد از تورانیان دارد. سهراب به سرعت میبالد و بر همگان برتر میآید و با پدرپرسیش از مادر که خالی از خشم و آزردن مادر نیست، پدرش را میشناسد. چون سیل بهاری به توطئه افراسیاب به جنگ کاووس میرود و پس از ماجرابی که میان رستم و کاووس و از دیگر سوی میان هجیر و سهراب و گرد آفرید رخ میدهد، در شی که آستن حوادث است، داییش، ژنده رزم را، که تنها حامی بی‌غلّ و غش اوست، از دست میدهد. هماهنگی هومان و بارمان (سپهسالاران افراسیاب) با تقدیر، پدر و پسر را در میدان نبرد روبروی هم قرار میدهد، نخست پدر طعم شکست را میچشد و در کاربست نیرنگ خود را از مرگ حتمی میرهاند. در دومین برخورد، تهیگاه سهراب به خنجر رستم دریده میشود تا رستم شکست دوسویه خود را به سوگ بنشیند (هم احساس پدری و عواطفش جریحه دار شده‌اند و هم پهلوانیش درگیر و دار نام و ننگ به دست کاووس لگه دار شده است). (شاهنامه، ج ۲: صص ۲۵۰-۱۶۹)

هر چند که به روایت شاهنامه، سهراب چندان رشد نمیکند و نمیبالد که شخصیتش، کامل و استوار گردد، اما شخصیت او نیز چون پدرش برونگرا و ایستاست. (همان، میر صادقی: ص ۹۴؛ همان، احمدی، ۱۳۸۷: صص ۲۵-۱۳).

سیاوش: او پسر کاووس از نسل دختر گرسیوز است. رستم او را میپرورد و راه و رسم جنگ و رزم و بزم را به او میآموزد، (گویا پرورش دادن سیاوش و بهمن، هر دو کوششی از جانب رستم برای به یاد آوردن سهراب و یا زنده کردن سهراب جوانمرگ است). سپس وی به پایتخت باز میگردد.

بازگشت به دربار برای سیاوش بدشگون است، مادر خوانده‌اش در توطئه‌ای میخواهد از او بهره‌مند شود ولی در پی ناکامی، او را متهم میکند که به حرم شاهی سوء قصد داشته است؛ (البته خالقی مطلق صورت کهنتر داستان را عشق مادر به فرزند میدانند که چون آن را

خوشایند ندانسته‌اند، آن را تغییر داده و مادری برای سیاوش ساخته و به آغاز داستان افزوده‌اند؛ همان، خالقی مطلق: ص ۳۲۶) در پی دادرسی، سیاوش با گذر از آتش، پاک نظری و سرشت پاک خود را به نمایش میگذارد و با نادیده گرفتن گناه سودابه، بلندنظری خود را پدیدار میسازد.

در پی جنگ با تورانیان، سیاوش سپهسالار جنگ ایرانیان میشود و پس از پیروزی بر آنان، از کشتن اسیران سربازمیزند و بدینگونه از دستور پدر سرپیچی میکنند (بر خلاف اسفندیار که از پدر اطاعت میکند؛ اما هر دو سرنوشتی ناخوش فرجام مییابند؛ گویی تقدیر با این کار می‌خواهد بگوید: من در کار خویشم شما هرچه بکنید، مهم نیست.) و سپس بناچار به دشمن پناهنده میشود. وعده‌های پیران و موافقت افراسیاب با ازدواج سیاوش و فرنگیس و نیز جریره، سیاوش را دلخوش میکند. فرود و خسرو دو یادگار این جوانمرد جوانمردگِ فرشته سیرتند.

محبت آیین اوست و مسکنش گنگ دژ و سیاوشگرد میباشد. گرسیوز این سعادت را بر نمیتابد با پیریزی نیرنگی، افراسیاب را به مقابله سیاوش می‌کشاند و پس از نجات سیاوش و با اسیر شدن او، به دست گروی زره، خون پاک او را بر زمین میریزد تا نهال درخت خون سیاوش سر از خاک به در آورد و همیشه بهار و سرسبز باشد و برگهایش صورت اسبوشان را داشته باشند. (شاهنامه، ج ۳: ص ۱۶۸) پس از آن کیخسرو میباید و پس از پیمودن ماجراهایی با گیو، به یاری رستم کین خون سیاوش را از گرسیوز و افراسیاب میستاند.

توجه و اهتمام سیاوش در گذشت از گناه سودابه، اهمیت دادن به زندگی انسانها اگر چه دشمن باشند، دعاها و معراج او، خبر از درونگرا و ایستا بودن تیپ شخصیتی او میکند. (همان، میر صادقی، ۱۳۸۸: ص ۹۴؛ همان، احمدی، ۱۳۸۷، صص ۲۵-۱۳)

اسفندیار: کریستن سن و شمیسا در تطبیقی با تاریخ، اسفندیار یا (spanta data) را با داری وهوش (daraya vahus) یا داریوش اول برابر می‌نهند. (همان، کریستن سن، ۱۳۶۸: ص ۳؛ طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار، شمیسا: ص ۱۹).

خالقی مطلق هم به تطبیق‌هایی مشابه دست یازیده است؛ وی کاووس را با دیاکوی تاریخی، موسس اکباتان، کیخسرو را با کوروش، در پاره ای از کارکردها، همسان تلقی میکند. (همان: صص ۲۵۶-۲۵۳)

شاهنامه سخنی از تولد اسفندیار به میان نمی‌آورد و از چگونگی رویین تن شدن او به دانه انار زردتشت، نشانی نمیدهد. او مادری رومی (کتایون: ناهید) دارد و فرزند گشتاسب و مانند او شاهی طلب، ازدهاکش و دلیر است.

ظهور زرتشت و حمایت او و وزیر و پسرش، اسفندیار، از زرتشت و گفته‌هایش (ندادن مالیات به ارجاسب) بنیاد این آیین را استوار میکند و گویا در داد و ستدهای دو نهاد پادشاهی و دین، زرتشت نیز رویین تنی را به او اعطا میکند و خردمندی و جاودانگی را به پشوتن و دانایی را به جاماسپ و پادشاهی را به گشتاسب میبخشد.

درخواست ارجاسب تورانی از گشتاسب برای ترک آیین زرتشت سودی ندارد، به ایران حمله میکند و توفیق چندانی نمییابد، اما ناامید هم نمیشود، آنگاه که اسفندیار به بدگویی گرزم در زندان پدر به سر میبرد و گشتاسب در ظاهر برای دعوت خاندان زال به آیین زرتشتی و در باطن برای یاری خواستن از این خاندان پهلوانی، به سیستان رفته است و مدتی را به وعده‌های میان تهی زال و رستم دلخوش کرده و در سیستان مانده است، ارجاسب دوباره به ایران حمله میکند و لهراسب گوشه‌گیر شده را به همراه آتش پرستان دیگر بلخ، میکشد و آتش نوبهار را با خون آنان خاموش میکند و به پایتخت میتازد و خواهران اسفندیار را به اسارت میبرد و زیر و فرشیدورد و بستور را میکشد، در این هنگام خبر به گشتاسب میرسد. او در جنگ کاری از پیش نمیبرد و به کوه پناهنده میشود و در حالیکه وی میان شکست و نابودی دست و پنجه نرم میکند، جاماسب به نزد اسفندیار زندانی می‌آید و او را به میدان فرا میخواند. با آمدن اسفندیار، جنگ به سود ایرانیان میچرخد و ارجاسب به چین باز میگردد.

اسفندیار بنابر وعده جاماسب در واگذاری پادشاهی به او از طرف پدرش، به توران و چین رهسپار میشود و با پشت سر گذاشتن هفتخوان و فتح دژ رویین و نجات دادن خواهران و کشتن ارجاسب به ایران، باز میگردد. اما گشتاسب از وفای به عهد سرباز میزند و به کمک جاماسب اختر شناس و پس از خبردار شدن از طالع و سرنوشت اسفندیار، (کشته شدنش به دست رستم) او را راهی سیستان میکند تا رستم را دست بسته به دربار بیاورد. نبرد دل و خرد اسفندیار در این ماجرا خود داستان دیگری است، او سرانجام به همراه فرزندان رهسپار سیستان می‌شود و بهمن را پیامگزار جنگ یا اسارت قرار میدهد برای رستمی که عمری را به خاطر نام کوشیده است و در سر پیری، جز نام هیچ چیز دیگری به دست ندارد.

اصرار و ابرام، اسفندیار و رستم و لابه‌های رستم پیر و درشت سخنان اسفندیار جوان، هموارگر راه میدان جنگ میشوند. در نخستین مبارزه رستم و رخس زخمی میشوند و رستم امان میخواهد. اسفندیار به قوت و جوانی و نیرومندی خویش اطمینان دارد، پس رضا میدهد.

زال، پروردهٔ سیمرغ، دیگر باره پری از سیمرغ را میسوزاند و سیمرغ و او چونان پزشکانی به یاری رستم می‌آیند. پس از آن، تیرچوب گز با پیکان پرورده در آب رز، به رهنمایی سیمرغ بسوی چشمان اسفندیار که یارای دیدن واقعیت نامداری و بزرگی رستم را ندارند، پرتاب میشود:

بزد تیر بر چشم اسفندیار جهان تیره شد پیش آن نامدار
و داستان، بدین گونه پاسخی بسزا، برای این گفته‌اش میگیرد:
بینیم تا اسب اسفندیار سوی آخور آید همی بی‌سوار
و یا بارهٔ رستم جنگجوی به ایوان نهد بی‌خداوند روی
رستم به خواهش اسفندیار پروردن بهمن را به عهده میگیرد و کالبد اسفندیار را به همراه سپاه و پشتون بسوی پایتخت روانه میکند سوگ خواهران و مادر اسفندیار، مرثیه‌ای بر بی‌انصافی و پسرکشی گشتاسب میگردد. و مدتها مردم برای اسفندیار همچون سیاوش سوگ بر پا میکند. (همان، ج ۶، صص ۳۴۲-۱۶۶)

بر مبنای آنچه بدان اشاره شد، تیپ شخصیتی اسفندیار، آمیزه‌ای از درونگرایست به هنگام اموری چون دعا، آرام گرفتن در زندان و صبر برای به دست آوردن حکومت، مشاهده‌ی پیکر زریر و دیگر کشتگان جنگ؛ و برونگراست آنجا که قصد انتقام میکند و به چین می‌رود، یا بسوی سیستان روانه میشود. (همان، احمدی، ۱۳۸۷، صص ۲۵-۱۳) ضمن اینکه این تفاوت رفتاری ناشی از روح و روان او، شخصیتش را پویا گردانیده است. (همان، میر صادقی، ۱۳۸۸، ص ۸۴)

با اینکه این داستانها متفاوت از همدیگر هستند اما در بسیاری از گفتارها، کردارها و پندارها میتوان اشتراکاتی بین آنها یافت. و وقتی مجموعه اشتراکات داستان اسفندیار را با آنها میسنجیم احساس میکنیم که در پردازش شخصیت اسفندیار، یعنی کیفیت اخلاقی و روانی او که در عمل و گفتارش نمود یافته است، رستم، سهراب و سیاوش بیشتر از همه، مورد توجه موبدان بوده‌اند که داستانش را بر ساخته‌اند.

کزازی نیز به این همگونیها توجه و اذعان دارد و با مشخص کردن پیوندهای ناساز در شاهنامه بر آن صحنه میگذارد. پیوندهای همچون زال و رودابه، پسران فریدون و دختران شاه یمن، سیاوش و جریره و... که سر انجام به کشته شدن رستم، ایرج، سلم، تور، و فرود... منتهی میشود. (مازهای راز، کزازی: صص ۲۲-۹)

به نمونه‌هایی از این شباهتها اشاره میکنیم:

رستم - اسفندیار

- هر دو پهلوان مراحل به نام هفتخوان را که نمودار قدرت و پایداریست، پشت سر گذاشته‌اند، رستم برای رهانیدن کاووس و طوس و سپاهیان همراه آنها و اسفندیار برای نجات دادن خواهرانش همای و به آفرید، البته کارکردهای مشابه درون هفتخوانها را چون کشتن اژدها، شیر و غلبه بر زن جادو را هم باید بر این بیفزاییم. ضمن اینکه درآمدن اسفندیار به جامه بازرگانان و وارد شدنش به دژ روپین و استفاده از آتش برای علامت دادن به سپاهیان، یادآور همان نیرنگ رستم برای فتح دژ سپند (ملحقات شاهنامه) میباشد. نکته دیگر اینکه، هفتخوان همان راه کوتاهتری است که راهنمایان هر دو پهلوان آنها را خطرناک ولی کوتاه توصیف کرده‌اند. راهنمای رستم در هفتخوان، اولاد و راهنمای اسفندیار، گرگسار میباشد.

- از پدران و نیاکان رستم سام و گرشاسب اژدها کش میباشند و از پدران اسفندیار گشتاسب در روم اژدهایی (سقیلا) را از پای درآورده است.

- همه شاهان از دیدگاه شاهنامه اصیل و نژاده‌اند و اسفندیار شاهزاده است. رستم نیز در سلسله نسب خود سرانجام به جمشید میپیوندد. (زال ← سام ← نریمان ← گرشاسب ← شم ← زو ← اثرط ← تور ← جمشید)

- گاهی برخی از کارهای رستم (نظیر کندن گوش کشاورز در خوان پنجم بی‌آنکه کشاورز گناه خاصی داشته باشد) و نیز برخی از کارهای اسفندیار (مثل پرخاش به مادرش هنگامیکه از او می‌خواهد تا از بردن فرزندانش به سیستان خودداری کند) نابخردانه‌اند.

چو در سبزه دید اسب را دشتوان	گشاده زبان سوی او شد دوان
سوی رستم و رخسار بنهاد روی	یکی چوب زد گرم بر پای او
چو از خواب بیدار شد پیلتن	بدو دشتوان گفت کای اهرمن
چرا اسب بر خوید بگذاشتی	بر رنج نا برده برداشتی
ز گفتار او تیز شد مرد هوش	بجست و گرفتش یکایک دو گوش
بیفشرد و بر کند هر دو زبُن	نگفت از بد و نیک با او سخن

که نیکو زد این داستان هوشیار
چو گویی سخن بازیابی به کوی
که هرگز نبینی زنی رایزن

چنین گفت با مادر اسفندیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن

از نظری پشتوتن و زال قابل مقایسه هستند. «هر دو مشاوران اسفندیار و رستم‌اند و چون خرد همراه برای آنها عمل میکنند.» (تن پهلوان و روان خردمند، مسکوب: ص ۱۵)

- هم رستم و هم اسفندیار معتقد به کین ستانیند. رستم برای گرفتن انتقام سیاوش همه توران را در هم مینوردد و اسفندیار برای گرفتن کین لهراسپ، زیر، فرشیدورد و دیگران به چین حمله و ارجاسپ را نابود میکند.

- رابطه رستم و کاووس و اسفندیار و گشتاسب، رابطه پیمانداران و پیمان شکنان است. نصایح گودرز به رستم در قهر رستم به کاووس و به هنگام حمله سهراب، شباهت فراوانی با پندهای جاماسپ به اسفندیار زندانی دارد تا بپاخیزد و سپاه رو به شکست ایران را برهاند. (با همه اینها، هیچ یک از فرمان شاهانی فرهمند که بدانها معتقدند، سر نمی‌پیچند).

- بسیاری از جنگهای هر دو پهلوان برای حمایت از پادشاه و ایران و ایرانیان بوده است. (بر ضد تورانیان).

- غرور رستم در راندن کودکانه رخس به سوی چاههای پر نيزه ای که شغاد فراهم کرده است با پی کردن شتر پیشرو قافله اسفندیار بسوی سیستان، که بر سر دو راهی، گنبدان دژ و سیستان زمینگیر شده بود، لجاجتی مشابه را نشان میدهد، که هر دو به مرگ آنان میانجامد.

- پسر رستم به دست خود او در میدان جنگ کشته میشود و پسران اسفندیار نیز در حمله به سیستان با وجود مخالفت کتایون، با اسفندیار می‌آیند و کشته میشوند و به عبارت دیگر به دست اسفندیار کشته میشوند.

- اگر مهر پرستی و پرستش مظاهر طبیعت و اعتقاد به سیمرغ نمادی از آیین کهن ایرانیان باشد که از زال و خاندان رستم حمایت میکند، آیین زرتشتی و زرتشت نیز سخت حامی اسفندیار و خاندان اسفندیار میباشد.

- اسفندیار رویین تن است و ابزارهای جنگی در او بی‌تأثیرند و رستم ببر بیانی دارد که آب و آتش و تیر و ... در آن اثر نمیگذارند.

یک نکته دیگر در مورد اسفندیار سخنیست که کزازی بدان پرداخته است: «هزاران پهلوان ایرانی در درازنای سده‌ها، گمنام، به نام و به یاد ایران، در پهنه پیکار، مردانه جان باخته‌اند، در هم فرو فشرده‌اند، با هم درآمیخته‌اند، و از آن میان نمادی برآمده است به نام رستم.» (مازهای راز، کزازی: صص ۶۴-۶۲) با این دیدگاه میتوان گفت که اسفندیار هم، حاصل جمع وعصاره اندیشه‌های دینی زرتشتی، به علاوه عناصری فرو فشرده از ضعف و کمال پهلوانانی چون رستم، سهراب و سیاوش است.

سیاوش – اسفندیار

- سیاوش و اسفندیار هر دو زمانی بر سر دو راهی مرگ و زندگی (ننگین) قرار میگیرند (اسفندیار به هنگام رفتن به سوی سیستان و سیاوش به هنگام رفتن به سوی افراسیاب و قضا را هر دو راه مرگ را میگزینند نه زندگی ننگین را).
- فرود پسر سیاوش چون فرزندان اسفندیار در جنگ جان میبازد.
- بدگویی توطئه گران فریبکار (گرزم- گرسیوز) زمینه مرگ آنان به دست یا دستور پادشاه را فراهم میآورد.
- پسران هر دو پهلوان (بهمن- کیخسرو) کین پدران کشته شده خویش را میستانند و هر دو نیز در اردوگاه دشمن پرورش میابند، و هر دو هم پادشاه میشوند.
- بهمن از خاندان اسفندیار و سیاوش از خاندان کاووس، به دست رستم پرورده میشوند.
- پیشگوییهای سیاوش و رویین تنی اسفندیار آنها را از محدوده انسانهای عادی خارج میکند. وی (سیاوش) سرانجام حیات خویش را چنین میبیند:
ببرند بر بی گنه بر سرم ز خون جگر بر نهند افسرم
نه تابوت یا بم نه گور و کفن نه بر من بگیرد کسی ز انجمن
- عوامل اصلی کشته شدن هر دو پهلوان، پدرانشان هستند که پادشاهانند و رفتار درستی با آنها ندارند.
- سیاوش از آتش میگذرد و اسفندیار خوان سرد را در هفتخوان سپری میکند.
- تا مدتها پس از مرگشان برای هر دو سوگواری میکنند. سوگ اسیاوشان و سوگ اسفندیار.
- هم در داستان سیاوش و هم در داستان اسفندیار پیشگویی (آینده‌نگری جاماسپ و پیشگویی سیاوش) انجام میگیرد.
- اسب هر دو پهلوان شبرنگ است.
- کشندگان هر دو پهلوان (رستم و گروهی زره) ابتدا شکست مانندی از اسفندیار و سیاوش دیده‌اند (رستم در جنگ و گروهی زره در بازی چوگان و کشتی).
- جنبه‌های فراواقعی در هر دو داستان دیده می‌شود: کشتن سیمرغ و غلبه بر زن جادوگر (بوسیله اسفندیار) و گفتگو با شبرنگ بهزاد در داستان سیاوش.
- هر دو پهلوان نمودار فداکاری در برابر خواسته‌های ناحق پدرانشان هستند و سرانجام جوانمرگ میشوند.

- سیاوش آیین مهر (و محبت) را و اسفندیار آیین زرتشتی را رواج می‌دهند.
- هر دو پهلوان، صاحب فرّند و از کیانیان می‌باشند.
- داشتن مشاوران برگزیده برای هر دو پهلوان، (پشوتن و رستم) حرکت تقدیر آنها را گند نمی‌کند و تغییر نمیدهد.

سهراب - اسفندیار

- سهراب جوان، مغرور، آزمند و طالب پادشاهی است. اسفندیار نیز چنین است.
سخن سهراب به مادرش:
برانگیزم از گاه کاووس را از ایران بیرم پی طوس را
به رستم دهم تخت و گرز و کلاه نشانمش بر گاه کاووس شاه
از ایران به توران شوم جنگجوی ابا شاه روی اندر آرم به روی
بگیرم سر تخت افراسیاب سر نیزه بگذارم از آفتاب
چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی کسی تاجور
چو روشن بود روی خورشید و ماه ستاره چرا برفرازد کلاه
هدف جنگ سهراب و اسفندیار با رستم، دست یافتن به پادشاهیست، گشتاسب میگوید:
اگر تخت خواهی ز من با کلاه ره سیستان گیروبرکش سپاه
چو آنجا رسی دست رستم ببند بیارش به بازو فکنده کمنده
سهراب و اسفندیار از اسیران خودشان فریب می‌خورند. (هجیر و گردآفرید سهراب را می‌فریبند و گرگسار اسفندیار را در هفتخوان می‌فریبند).
- بنیاد رزم رستم با سهراب و اسفندیار بنیادی غم‌انگیز است. پدر و پسر و پهلوانی و پادشاهی باید در کنار هم باشند اما دستی قوی حال که تقدیر باشد آنها را مقابل هم قرار میدهد تا تلخترین داستانهای زندگی ایرانیان را رقم زنند.
- نه سهراب و نه اسفندیار از صمیم دل دوست ندارند آسیبی به هم‌آورد خود وارد کنند (بدو تعلق خاطر دارند) اما رستم قفل در پادشاهی آنان است و باید شکسته شود ولی آن هر دو به در بسته میزنند و ناکام میمانند.
- هم سهراب و هم اسفندیار در واپسین لحظه‌های زندگیشان به رستم، چشم امید دوخته‌اند. اسفندیار پرورش فرزندش بهمن را بدو می‌سپارد و سهراب چشم بدو دارد تا رستم انتقام و کین خون او را از قاتلش بگیرد.

پندارها و پیامهای مشترک این داستانها

۱- شکست تدبیر سهراب- شکست سیاوش در رفتن به توران- شکست دلخوشی اسفندیار به اسارت رستم	۱- غلبه تقدیر بر تدبیر آدمیان
آزمندی سهراب و اسفندیار- آزمندی گرسیوز و فریبکاری او- تحقیر آزمندی در مقدمه و مؤخره هر سه داستان	۲- زشتی آزمندی بخصوص در شکل پادشاهی خواهی
رودابه - تهمینه- کتابیون	۳- هشیاری و هشدار زنان در لحظه- های سرنوشت ساز
کاووس - گشتاسب - سهراب	۴- نفی قدرت طلبی (قدرت طلبی به مرگ میانجامد)
کیخسرو درستکار است- کاووس و گشتاسب پادشاهانی بی قدرت اند.	۵- قدرت پادشاه در درستکاری اوست.
خشم اسفندیار به مادرش- خشم سهراب به مادرش- خشم کاووس به رستم	۶- ناپسندیدگی خشم
اطاعت از پادشاه نه چندان خوب- پافشاری سیاوش بر صلح و سازگاری در توران. «چه فرمان شاه و چه فرمان خدا»ی اسفندیار	۷- پایداری به اصول اعتقادی (چه خوب و چه بد)
نژادگی سهراب- رستم و اسفندیار و سیاوش	۸- اهمیت نژاد و پرورش
فریب خوردن سهراب از گردآفرید- فریب خوردن اسفندیار از گشتاسب- فریب خوردن اسفندیار و سهراب از رستم	۹- نکوهش غفلت و غفلتهای جوانی و سرشت زود فریب خورنده جوانان
سیمرغ - رویین تنی- دعای رستم در اولین شکست از سهراب	۱۰- دعا و دلبستگی به نیروهای فراتر از طبیعت
آمادگی رستم برای مرگ در مقابل اسفندیار- ایرانیان اسارت هجیر را برابر با مرگ تلقی میکنند.	۱۱- برترین و بالاترین نعمت برای آدمی آزادی است.
خواب سیاوش- علم اخترشناسان توران مبنی بر بد فرجامی سازنده سیاوشگرد - جاماسپ و آینده نگری او.	۱۲- خواب، علم و اخترشناسی به آینده راه مییابند اما راه گریزی از تقدیر وجود ندارد.
بهمن ترسو است و فرستاده‌ای حقیر- کاووس و ترس از سهراب - ترس گشتاسب از ارجاسپ او را بسوی شکست و باج دادن میبرد.	۱۳- ترس، حقارت آدمی است.

گذشت و بخشش سهراب و اسفندیار برای رستم، در شکست آغازین او.	۱۴- جوانمردی در همه حال، اصل غیرقابل انکاریست.
خواست سهراب برای به قدرت رسیدن خود و پادشاهی پدرش. خواست اسفندیار برای اسارت رستم. خواست کاووس از سیاوش برای رفتن به حرمسرا	۱۵- غلبه‌ءخواستهای فردی بر پسندها و خواستهای اجتماعی ویرانگر است.
سهراب مبارزه با قدرت طلبی و آزمندی. سیاوش کوشش برای برپا کردن محبت اسفندیار کوشش برای بدکاری و خشونت	۱۶- جنگها سرشتی از مبارزه اندیشه-ها را دارند تا جنگ خشمها
غلبه‌ءکیخسرو پس از کشته شدن سیاوش غلبه‌ءرستم در مبارزه با سهراب و اسفندیار	۱۷- غلبه‌ءسرانجامین با نیکان و نیک تران است (در همه‌ءرزمها)
پیران در توران - فرنگیس در خانه‌ءافراسیاب- کتایون در خاندان گشتاسب- پشتون در خاندان گشتاسب- تهمینه در خاندان مهراب	۱۸- خوبی و بدی ذاتی نیستند و میتوان در میان بدان، خوب بود یا برعکس
کاووس و سودابه- افراسیاب و دهن‌بینی اش از گرسپوز- گشتاسب و دهن‌بینی از گزم	۱۹- زشتی دهن‌بینی پادشاه و دلدادگی او به زنان و دخالت آنان در کشور داری.
رستم در مقابل سهراب و اسفندیار- سیاوش در گذر از آتش	۲۰- آمادگی برای جان نثاری در هنگام به خطر افتادن نام و آبرو
مثل اعتماد سهراب و اسفندیار به رستم و اعتماد سیاوش به تورانیان و پیران و افراسیاب	۲۱- بی بنیاد بودن اعتماد به دشمن.
کین زریر را اسفندیار میگیرد- کین سیاوش را رستم و کیخسرو میگیرند و کین سهراب همان بدنامی فرزندکشی رستم است.	۲۲- اهمیت کین و کینستانی و روایی آن در نظام طبیعت.
چون دروغ در پس داستان سهراب است، افراسیاب شکست خورد. چون دروغ در کار گرسپوز و افراسیاب است کشتن سیاوش به نابودی میانجامد.	۲۳- ستیز بنیادین راستی و دروغ.

برخی از اشتراکات کلی تر دیگر عبارتند از:

الف) مادران هر چهار پهلوان غیر ایرانی‌اند.

ب) برای هر چهار پهلوان پس از مرگ سوگواری برپا می‌شود. (برخلاف رسم رایج زمان).

ج) این داستانها دارای مقدمه و مؤخره‌هایی هستند که از موضوعات واحدی چون مرگ، غلبه تقدیر، زشتی آزمندی و ... در آنها صحبت میشود.

د) این بیت برای سرنوشت و کار هر چهار پهلوان صدق میکند:

چنین پرویز و همی روزگار فزون آمد از رنگ گل رنج خار
ه) هر چهار پهلوان برای پدرانشان از حق خود میگذرند و مطیع آنانند.

رستم به هفتخوان به فرمان زال میرود.

اسفندیار به هفتخوان به فرمان و خواست پدرش میرود.

سهراب برای پادشاه کردن پدرش میجنگد و میمیرد.

سیاوش بخاطر پدر از کشتن سودابه صرف نظر میکند.

نتیجه

تامل در ویژگیهای شخصیتی و داستانی؛ و همسانی برخی از اوصاف و منسبها و کنسبها و بینشها، و اعتقاد به زمان ادواری و قابل برگشت در باور انسان اسطوره‌ای، نشان دهندهٔ بساخته شدن شخصیت و داستان اسفندیار از شخصیت و داستان پهلوانان پیشین و سرشت آنان (رستم، سهراب، سیاوش) است هر چند که نمیتوان بنیاد اسطوره‌ای داستان سیاوش، رستم و اسفندیار را یکسان دانست.

منابع

- از رنگ گل تا رنج خار، سرآمی، قدمعلی (۱۳۷۳)، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن، آرتور (۱۳۸۹)، چاپ سوم، مترجم: رشید یاسمی، تهران، نگاه.
- بررسی فرّ در شاهنامه، ثروتیان، بهروز (۱۳۵۰)، تبریز، شفق.
- پیوند خرد و اسطوره در شاهنامه، موسوی، کاظم و اشرف خسروی (۱۳۸۹)، تهران، علمی و فرهنگی.
- تن پهلوان و روان خردمند، مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۴)، تهران، طرح نو.
- چهار سخنگوی وجدان ایرانی، اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۸۱)، تهران، قطره.
- حماسه سرایی در ایران، صفا، ذبیح ا... (۱۳۶۹)، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- درآمدی بر هنر و اندیشه فردوسی، حمیدیان، سعید (۱۳۷۲)، تهران، مرکز.
- دربارهٔ شاهنامه، خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۵)، تهران، نشر دانشگاهی.

- دیدار با سیمرغ، پور نامداریان، تقی (۱۳۷۴)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
زندگی و مرگ پهلوانان، اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۰)، تهران، آثار.
سخن‌های دیرینه، خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱)، تهران، افکار.
سرو سایه فکن، اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۳)، چاپ سوم، تهران، یزدان.
شاهنامه فردوسی (۱۹۶۱)، مصحح: برتلس و دیگران مسکو، انستیتو علوم شوروی.
شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، ثاقبی فر، مرتضی (۱۳۷۷)، تهران، معین و قطره.
شخصیت و رفتار، احمدی، علی اصغر (۱۳۸۷)، چاپ سوم، تهران، رضایی.
طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار، شمیسا، سیروس (۱۳۷۶)، تهران، میترا.
عناصر داستان، میرصادقی، جمال (۱۳۷۶)، چاپ سوم، تهران، سخن.
فردوسی و حماسه ملی، ماسه، هانری (۱۳۷۵)، چاپ دوم، مترجم: مهدی روشن ضمیر، تبریز، دانشگاه تبریز.
فردوسی، زن و تراژدی، حریری، ناصر (۱۳۶۵)، بابل کتابسرای بابل.
فردوسی و سروده‌هایش، برتلس، یوگنی ادواردویچ (۱۳۶۹)، مترجم: سیروس ایزدی، تهران، هیرمند.
فردوسی و شاهنامه، مرتضوی، منوچهر (۱۳۶۹)، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
فردوسی نامه، بهار (ملک الشعرا) (۱۳۷۹)، به کوشش محمد گلبن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
قصه نویسی، براهنی، رضا (۱۳۶۲)، تهران، نو.
گل رنجهای کهن، خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲)، تهران، مرکز.
مازهای راز، کزازی، میر جلال الدین (۱۳۷۰)، چاپ سوم، تهران، مرکز.
نامه باستان در بوته داستان، جعفری، اسدا... (۱۳۸۷)، تهران، علمی و فرهنگی.
مجموعه مقالات، نخستین و دومین جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی (۱۳۵۰)، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.